مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سال دوم، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۸۵

# نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان با شاهنامه

**سجاد آیدنلو**
دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تبریز

**چکیده**
قطران تبریزی، نخستین سخن‌سرای آذربایجانی است که اشعار وی به دست ما رسیده و از این روی، دیوانش اوّلین و کهن‌ترین سند ابدی مربوط به آذربایجان محسوب می‌شود که می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مورد پژوهش قرار بگیرد. تلمیحات و اشارات متعدّد دیوان قطران به خوبی نشان می‌دهد که این شاعر با «فرهنگ شاهنامگی» کاملاً آشنا بوده و به استناد برخی دلایل و قراین می‌توان تقریباً مطمئن بود که وی در این‌باره غیر از منابع دیگر، از شاهنامهٔ فردوسی نیز بهره گرفته و به احتمال بسیار اثر فردوسی در دو دههٔ آغازین عمرش (حدوداً تا ۴۲۰ هـ.ق) به دست وی رسیده است؛ امّا این که چگونه در این فاصلهٔ زمانی کوتاه و در دوره‌ای که سیاست شاهنامه ستیزی در خراسان رایج بوده، دست‌نویسی از شاهنامه مسافت دور خراسان تا آذربایجان را درنوردیده و به تبریز رسیده است، موضوعی است که تنها با حدس و احتمال می‌توان در آن باره سخن گفت. در این یادداشت، ضمن توجّه به نشانه‌های دسترسی قطران به شاهنامه، تلمیحات شاهنامه‌ای قطران و احتمالات مربوط به چگونگی انتقال نسخه‌ای از شاهنامه به آذربایجان، کاربردهای احترام‌آمیز و معتدل شخصیّت‌های شاهنامه‌ای در مدایح این شاعر و دلایل آن نیز طرح و بررسی و در مجموع، چند و چون ارتباط نخستین سند ادبی آذربایجان با حماسهٔ ملی ایران نشان داده شده است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، دیوان قطران، آذربایجان، فرهنگ شاهنامگی، شخصیت‌های شاهنامه‌ای

کهن‌ترین اشاره‌ای که تا امروز دربارهٔ رواج شعر پارسی در آذربایجان به دست آمده، این خبر تاریخ طبری از محمّدبن بعیث است که: «حدّثنی ... أنّه انَشدَنی بالمراغةِ جماعةٌ من اشیاخها اشعاراً لابن البعیث بالفارسیّة و یذکُرون ادَبَه و شجاعته و له اخبارٌ و احادیثُ»؛ (طبری، ج۱، ص ۱۷۱-۱۷۰) بر همین بنیاد برخی از پژوهشگران، «محمدبن بعیث» را نخستین پارسی سرای آذریجان دانسته‌اند که نمونه‌ای از اشعار او باقی نمانده است (کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶ و فقیه، ۱۳۴۶، ص ۲۰۸ و انصاف‌پور، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲) البته مشروط بدین که مراد از "الفارسیّه" در تاریخ طبری همان پارسی دری باشد(مرزآبادی، ۱۳۵۳، ص ۲۴۶-۲۳۶) نه زبان متداول در آذربایجان آن روزگار، یعنی آذری (نخجوانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ۲۶-۲۵) یا به تعبیر دکتر ریاحی، فهلوی (ریاحی، ۱۳۶۷، ج۴، ص ۱۹۹)؛ به دلیل همین اشارهٔ کوتاه و نیز نبودن اثری از محمّد بن بعیث، در نزد شماری از صاحب‌نظران، قطران تبریزی قدیم‌ترین شاعری است که در آذربایجان به زبان پارسی دری شعر سروده (فروزانفر، ۱۳۶۹، ص ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۲۳ و زرین‌کوب، ۱۳۷۴، ص ۱۰۷و ۱۰۸) و خود نیز در بیتی – اگر از نوع مبالغات و خودستایی‌های شاعرانه نباشد- به این موضوع اشاره کرده است.[۱] قطران زادهٔ شادی آباد تبریز بوده[۲] و از آن‌جایی که دیوان اشعار وی، خوشبختانه از گزند حوادث هزار ساله در امان مانده و به دست ما رسیده است، نخستین و کهن‌ترین «سند و متن ادبی» مربوط به آذربایجان در عرصهٔ فرهنگ و ادب ایران محسوب می‌شود که می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار بگیرد.

جستار در چند و چون ارتباط نخستین سند ادبی آذربایجان با شاهنامه[۳] – که یکی از پرتأثیرترین آثار در متون نظم و نثر پس از خود است – موضوع قابل توجّهی است؛ چرا که به یاری دیوان قطران، در نهایت، کهن‌ترین و اوّلین نشانه‌های تأثیر حماسهٔ ملی ایران بر فضای فکری – ادبی این ناحیه آشکار می‌شود و شایسته است که در باب دیگر اقالیم جغرافیایی ایران غیر از خراسان،

مانند: شیراز و اصفهان و ... نیز بررسی شود که نخستین سند یا متن ادبی مرتبط با فردوسی و شاهنامه اثر کدام شاعر یا نویسنده است و کمیّت و کیفیّت اثرپذیری آن چگونه است.

## آیا قطران با شاهنامه آشنا بوده است؟

دربارهٔ موضوع توجّه مستقیم و دسترسی قطران به شاهنامهٔ فردوسی، پرسش‌ها و موانعی است که نخست باید بدان‌ها پرداخت؛ از جمله این که قطران، احتمالاً در اوایل دههٔ نخست سال (۴۰۰ هـ‌ق) به دنیا آمده و از بیست و چندسالگی (حدود ۴۳۰-۴۲۰ هـ‌ق) شعرسرایی و به اصطلاح زندگانی ادبی خویش را آغاز کرده است (کسروی، ۱۳۵۶، ص۴۹۴). از سوی دیگر، تدوین دوم شاهنامه در سال (۴۰۰) یا چند سال بعد به پایان رسیده است؛ لذا با توجّه به این فاصلهٔ زمانی اندک میان پایان شاهنامه و آغاز شاعری قطران و نیز بُعد مکانی خراسان و آذربایجان و شرایط دشوار و زمان گیر استنساخ متون — آن هم به حجم و تفصیل شاهنامه — و انتقال آن‌ها در آن روزگار، آیا می‌توان پذیرفت که دست‌نویسی از شاهنامه به دست قطران رسیده باشد؟ این نکته هنگامی پیچیده‌تر و تأمّل برانگیزتر می‌شود که به دو موضوع دیگر نیز توجّه شود؛ نخست این که محقّقانی — شاید به همان دلایل پیش گفته — معتقدند که اثر فردوسی تا مدت‌ها پس از نظم، معروف نبوده است؛ برای نمونهٔ شادروان استاد مینوی نوشته‌اند: «یقین نمی‌توان داشت که تا حدود ۴۳۰، شاهنامهٔ فردوسی آن قدر مشهور شده باشد که شعرای دیگر به وقایع آن و اشخاص آن اشاره نمایند» (مینوی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶-۱۳۵) و دکتر محمود امید سالار هم بر این نظر است که: «شاهنامه تا اواخر قرن پنجم گویا تنها بر ادبای توس یا کسانی که در حدود توس زندگی می‌کرده‌اند شناخته بوده است، تازه آن هم شاید معروفیتی محدود و منحصر به اهل سخنی که به داستان‌های حماسی ارادت داشته‌اند؛ مانند اسدی توسی»؛ (امیدسالار،

۱۳۸۱، ص۱۹۶و۲۱۶). ثانیاً پس از مقبول نیفتادن اثر فردوسی در دربار محمود غزنوی، تا تقریباً دو قرن، ستیز با شاهنامه و سیاست خاموشی و تغافل عمدی – مصلحتی دربارهٔ آن در درگاه فرمان روایان زیر نفوذ خلافت بغداد و حتّی بیشتر متون ادبی و تاریخی آن دو سده، رایج بوده (ریاحی، ۱۳۷۲، ص ۷۰- ۶۵ و ۱۳۷۵، ص ۱۶۸-۱۶۰) و بدیهی است که در این اوضاع، کتابت و توزیع شاهنامه – حدّاقل در دربارها و از سوی ارباب قدرت که بیشترین امکانات چنین کارهایی در آن روزگار در دست آن‌ها بوده است – سخت کم اقبال و طبعاً در اختیار داشتن نسخه‌ای از آن دشوار بوده است؛ به ویژه در آن برهه‌ای که به احتمال بسیار قطران با شاهنامه آشنا شده است (حدوداً تا ۴۲۰) سلطان محمود و سپس مسعود بر سر کار بوده‌اند و در نتیجه این مخالفت و سکوت با شدّت بیشتری ادامه داشته است[۴]. بر این اساس، پژوهشگران، راه یافتن شاهنامه به آذربایجان و دسترسی قطران بدان را سزاوار توجّه و تحقیق دانسته (سجادی، ۱۳۵۷، ص ۶۴ و نوریان، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲) و حتّی بعضی، امکان بسیار اندک توجّه قطران به شاهنامهٔ فردوسی و احتمال بهره‌گیری او از منابع دیگر را مطرح کرده‌اند (محجوب، بی‌تا،ص۲۳۳ و شمیسا، ۱۳۷۸، ص۱۵)؛ امّا با این همهٔ در دیوان قطران قراین تقریباً انکارناپذیری وجود دارد که ثابت می‌کند وی با شاهنامهٔ فردوسی آشنا بوده است.

### دلایل آشنایی قطران با شاهنامه

مهم‌ترین دلیل آشنایی قطران با شاهنامه دو بیتی است که در قصیدهٔ ستایش «امیرابوالحسن و امیر ابوالفضل» آمده است:

*همیشه همی گفت پور رستم آن سهراب*     *چو سوی ایران آورد لشکر توران*
*که من پسر بوم و رستمم پدر باشد*     *دگر چه باشد دیهیم دار در کیهان*

(دیوان قطران، ص ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً بر گرفته از این بیت فردوسی در داستان رستم و سهراب است:

*چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تا جور*

(شاهنامه، ۱۳۶۹، دفتر۲، ص ۱۲۷/ ۱۲۴ )

با توجّه به این که قطران پیش از سال ۴۳۰ هـق (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰) در خدمت امیر ابوالحسن لشکری بوده است (فروزانفر، پیشین، ص ۴۹۸ و صفا، ج۲، ۴۲۳و زرین‌کوب، ۱۱۰-۱۰۹) می‌توان نتیجه گرفت که قبل از آن سال‌ها و هم‌چنان که اشاره شد، در بیست سال نخست عمر خویش شاهنامه را در اختیار داشته است. البتّه دربارهٔ استفادهٔ دقیق و آشکار قطران از بیتی در داستان رستم و سهراب دو احتمال را هم باید در نظر داشت: یکی این که شاید فردوسی این داستان را پیش از آغاز نظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ هـق) سروده و در این چند سال نسخه‌ای از آن به آذربایجان رسیده است و دیگر این که چه بسا روایت رستم و سهراب در تدوین نخست شاهنامه (پایان یافته در ۳۸۴ هـق ) بوده و تا پایان تدوین دوم شاهنامه، دست‌نویس‌هایی از آن تهیه و توزیع شده بوده است. (ریاحی، ۱۳۷۲، ص ۵۰ و ۱۳۷۵، مقدمه، ص ۱۰) پس لزومی ندارد که این داستان را حتماً مربوط به متن نهایی شاهنامه بدانیم تا آشنایی قطران با آن از نظر زمانی- و مسائل دیگر که گفته شد – پرسش ساز و ابهام‌آمیز باشد. قطران در قصیده‌ای خطاب به ابونصر مملان می‌گوید:

*به نام نیک فکندی ز جود بنیانی چگونه بنیان کش بیم ز ابر و باران نیست*

(دیوان، ۴۸)

مرحوم دکتر محجوب معتقدند (محجوب، ص ۵۴۴) که این بیت به تأثیر از آن سخن نامبردار فردوسی است که:

*پی افگندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند*

(شاهنامه، دفتر ۴ ص ۶۷/۱۷۳)

در دو جا از دیوان قطران تلمیحاتی به داستان بیژن و منیژه آمده است (صص ۱۴۸و۱۵۰) و چون به نظر بیشتر شاهنامه پژوهان، این داستان از روایاتی است که فردوسی پیش از شروع شاهنامه و بر اساس منبع مستقلی به نظم درآورده،[۵] احتمال این که مأخذ مستقیم قطران در این اشارات اثر فردوسی — حال چه نسخهٔ جداگانهٔ داستان همچون نمونهٔ رستم و سهرات و چه، متن کامل شاهنامه — باشد، بیشتر است و این گمان که شاید قطران نیز بسان شاعران معاصر فردوسی مانند فرخی و ... این تلمیح را از منبعی جز از نظم فردوسی گرفته است، سخت ضعیف است؛ زیرا تفصیل داستان بیژن و منیژه خارج از شاهنامه در متون دیگر دیده نمی‌شود و اگر در آن دوران نیز وجود داشته است — مثلاً در یکی از شاهنامه‌های منثور یا به صورت دفتری ویژه — برای ادبای حوزهٔ خراسان بیشتر و بهتر در دسترس بوده تا قطران در آذربایجان[۶]؛ چون معمولاً متون نثر در مقایسه با اشعار و منظومه‌ها، آن هم شاهکارهایی از نوع سروده‌های فردوسی، کمتر دست به دست می‌شود. افزون بر این موارد، در یکی از اشارات قطران می‌خوانیم:

*همی به فخر بخوانند جنگ بیژن و گیو [بیژن گیو؟]*
*که او میان گرازی بزد به یک خنجر*
(قطران، ص ۱۵۰)

و این با بیتی از داستان در شاهنامه مطابقت دارد که:

*بزد خنجری بر میان بیژنش　　　به دو نیم شد پیل پیکر تنش*
(شاهنامه، دفتر۳، ص ۱۱۴/۳۱۲)

قطران از فریدون با صفت یا لقب «فرّخ» یاد کرده است و از آن‌جایی که این عنوان برای فریدون، در منابع مقدّم بر شاهنامه دیده نمی‌شود (صدیقیان، ۱۳۷۵، ج۱، ص ۱۹۴) می‌توان چنین پنداشت که از این منبع در شعر قطران راه یافته است.[۷]

*چو بر بالای میمون او، به رزم اندر نهدیون او*

*بود فرّخ فریدون او عدو ضحاک بد اختر*

(قطران، ص ۱۰۶)

در دیوان قطران، «سرو کاشمر» قبله گاه زردشتیان دانسته شده است:

*گر به کشمر بود قبله چند گه سروسهی شاید ار من نهم جاوید بر سرو روان*

(قطران، ص ۳۴۵)

طبری و مورّخان دیگر از این سرو، نامی نبرده‌اند و ظاهراً کهن‌ترین منبع در این باره پیش از قطران، اشارهٔ دقیقی در هزار و چند بیت بازماندهٔ او در شاهنامه است[۸] بنابراین، باز می‌توان گفت که منبع شاعر تبریزی در این جا شاهنامهٔ فردوسی است؛ مگر این که احتمال دهیم «گشتاسب‌نامه» دقیقی جداگانه و مثلاً از راه دیوان؛ اشعار دقیقی که قطران در اختیار داشته – و به این موضوع اشاره خواهد شد – به دست او رسیده و وی موضوع سرو کاشمر را از آن جا گرفته است. قطران مازندران را «جادوستان» خوانده و این تعبیری است که در شاهنامه نیز برای آن منطقه به کار رفته است:[۹]

آن کجا کاووس کرد او نیّت جادوستان

وان کجا محمود کرد او نیّت هندوستان

(قطران، ص ۲۵۲)

مجموع این قراین – خصوصاً اشارهٔ مربوط به بیت داستان رستم و سهراب – و برخی از تلمیحات قطران به کسان و مضامین شاهنامه‌ای که در گسترهٔ ادب پارسی بسیار اندک استعمال شده‌اند، تقریباً هر پژوهشگری را مطمئن می‌کند که این شاعر با شاهنامهٔ فردوسی مأنوس بوده و در همان اوان جوانی از آن مایه‌ها اندوخته است تا سپس‌تر در مدایح خویش به کار برد. این که قطران در قصاید مدحی خود، بدون هیچ گونه توضیح و تفصیلی از تلمیحات شاهنامه‌ای گوناگون بهره می‌گیرد، نشان می‌دهد که ممدوحان و شنوندگان

اشعارش از این اشارات (اعمّ از کسان یا داستان‌ها) آگاهی داشته‌اند و از این جا می‌توان نتیجه گرفت که شخصیّت‌ها، مضامین و عناصر حماسی – اساطیری یا اصطلاحاً «فرهنگ شاهنامگی»[۱۰] – حال چه از راه شاهنامهٔ فردوسی و چه به واسطهٔ شاهنامه‌ها و مآخذ پیش از آن – در آذربایجان و سرزمین‌های مجاور آن (اران و نخجوان و گنجه) که از قلمرو جغرافیایی نقل و تحریر این گونه داستان‌ها (ادب حماسی) یعنی خراسان، فاصله بسیاری دارد، آشنا و معروف بوده است؛ چنان که در همان زمان زندگی قطران (حدود سال ۴۵۵) ابودلف شیبانی – که قطران بین سال‌های ۴۲۰ تا ۴۳۰ او را می‌ستوده است – و دستور وی، با ذکر نام فردوسی و شاهنامه از اسدی توسی می‌خواهند که منظومه‌ای به شیوهٔ کار همشهری خویش بسراید و حاصل این تشویق و حمایت، گرشاسب‌نامه است[۱۱] که خود این موضوع به تنهایی دامنهٔ نفوذ حماسهٔ ملی ایران و گرایش بدان را در شمال غرب ایران می‌نمایاند. پس دیوان قطران نه تنها نخستین سند ادبی پیوند آذربایجان و شاهنامه است؛ بلکه گسترش روایات حماسی – اساطیری ایران در مناطق پیرامونی، مانند گنجه، نخجوان، و اران را نیز – به همان دلیل اطّلاع مخاطبان یعنی فرمانروایان این نواحی از آن داستان‌ها – به خوبی باز می‌تاباند. با روی کرد به رواج فرهنگ شاهنامگی در آذربایجان و اطراف آن که به احتمال فراوان غیر از اثر فردوسی، از راه منابع و متون دیگر هم (مانند: شاهنامه‌های منظوم و منثور پیش از فردوسی و ...) صورت گرفته بوده است، این گمان که شاید قطران در کنار شاهنامهٔ فردوسی از مأخذ دیگر نیر استفاده کرده است، بر خطا نخواهد بود؛ هم‌چنان که خود وی در قصیده‌ای، داستان هفت خان اسفندیار و گشودن رویین دژ را به کتاب «هزار افسان» ارجاع داده است:

هزار ره صفت هفت خوان [خان] و رویین دژ

فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان

(قطران، ص ۳۱۲)

هزار افسان به استناد الفهرست ابن ندیم و مروج الذهب مسعودی (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱، ص ۵۴۰ و تفضّلی، ۱۳۷۶، ص ۸-۲۹۷)، نام کتابی بوده است دربارهٔ شهریار همسرکش و شهرزاد و در واقع همان متنی است که هسته و ساختار اصلی هزار و یک شب را تشکیل می‌دهد؛ از این جهت «هزار افسان» مذکور در شعر قطران که شامل داستان هفت خان اسفندیار هم بوده است، هیچ ارتباطی با مجموعهٔ یاد شده ندارد. غیر از الفهرست و مروج الذهب، در مقدّمه به تعبیرِ مرحوم علّامه قزوینی، اوسطِ شاهنامه — که در بعضی از دست‌نویسی‌های شاهنامه به دنبال مقدّمه شاهنامهٔ ابومنصوری آمده است — «هزار افسانه» نام کتاب کاراسی، شاهنامه خوان محمود غزنوی است: «و کاراسیِ شاعر که هزار افسانه تصنیف اوست، خدمت او [محمود] کردی و ندیم او بودی»؛(ریاحی، ص ۱۹۴). دکتر ریاحی در این باره نوشته‌اند: «شاید بتوان حدس زد که کاراسیِ ندیم به این نام داشته و هنگام تحریر مقدّمه هنوز در دست بود؛ در حالی که در منابع متأخّر موجود نام و نشانی از آن نیست»؛(همان، ص ۱۹۰). بر این اساس دربارهٔ «هزار افسان» مورد اشارهٔ قطران، چاره‌ای جز طرح چند گمان و احتمال نیست؛ نخست این که: شاید مراد قطران، همان تصنیف کاراسی — به شرط اعتبار مطلب مقدّمهٔ شاهنامه — است که چه بسا به سبب شاهنامه خوان بودن مصنّف، روایت هفت خان اسفندیار نیز در آن بوده است. یا این که قطران به ضرورت قافیه و با توجّه به این که در بیت بعد، این داستان (هفت خان) را شگفت انگیز و باور نکردنی می‌داند،[۱۲] ترکیب «هزار افسان» را خود ساخته — یا به تأثیر از نام کتابی که بنیاد هزار و یک شب است به کار گرفته — تا بر جنبهٔ افسانه‌ای بودن هفت خان اسفندیار بیشتر تأکید کند. احتمال سوم این است که وی این تعبیر را برای شاهنامهٔ فردوسی استعمال کرده است، حال یا از روی اشتباه (محجوب، ص ۲۳۳) یا به منظور دروغین نمودن درونمایه و داستان‌های آن در برابر کارهای واقعی ممدوح و یا به معنای کلّی افسانه‌ها و روایات باستانی و پهلوانی بدون در

نظر داشتن روابط دقیق واژه‌ها (در ترکیب) یا بار تعریض آمیز و منفی.[۱۳] قطران در جای دیگری نیز این ترکیب را در ارتباط با بلبل به کار گرفته است که باز تصریح لازم را ندارد و دقیقاً معلوم نیست که منظور او نام کتابی ویژه است یا معنایی به سان مثلاً: «نغمه‌های گوناگون و دلفریب»:

*سمن لؤلؤ نماینده، سرشک از گل گراینده*

*به باغ اندر سراینده هزار آوا هزار افسان*

(دیوان، ص ۳۰۸)

## راه‌های انتقال شاهنامه به آذربایجان

با پذیرش توجّه قطران به شاهنامهٔ فردوسی و احتمال بهره‌مندی او از متون حماسی – اساطیری دیگر، نکتهٔ بسیار مهم و شایان بحث این است که چگونه و از چه راه‌هایی اثر فردوسی و سایر منابع احتمالی در آن مدّت زمان تقریباً کوتاه و با دشواری‌های نسخه‌نویسی و انتقال آثار، مسافت بسیار دور خراسان تا آذربایجان را در نوردیده و در تبریز به دست قطران رسیده است؟ بر پایهٔ روی داده‌های تاریخی، اصلی‌ترین عامل ارتباط مردم خراسان و آذربایجان در آن روزگار پیروزی‌های سلجوقیان و گسترش محدودهٔ فرمان روایی آن‌ها از خراسان به عراق و آذربایجان است که پیوندهای فرهنگی – اجتماعی و تأثیر و تأثرات میان مردمان این نواحی را موجب می‌شود (بهار، ۱۳۷۵، ج۲، ص ۶۶-۶۵ و زرین‌کوب، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶). پیش از این، به دلیل وجود حکومت‌های مستقل کوچک و بزرگ در سرزمین‌های مختلف ایران، ارتباطات محدودتر بوده (خلیل شیروانی، ۱۳۷۵، ص ۱۸ مقدمه) و از هنگام درگذشت مسعود غزنوی (۴۳۲ هـ‍ـق) تا تثبیت رسمی سلجوقیان نیز دوران آشفتگی و فترت در ایران حاکم بوده است؛ امّا قطران در همین اوضاع نامنسجم و پیش از آن که سلاجقه قدرت واحدی را ایجاد کنند، با شاهنامهٔ فردوسی آشنا شده و این موضوع را نمی‌توان با تبعات پیش روی و استقرار سلسلهٔ سلجوقیان مرتبط دانست. بر این اساس و با عنایت بدین

که تاریخ آذربایجان از سال ۳۷۰ هـق، یعنی زمان تقریبی آغاز سرایش شاهنامه در توس تا سال ۴۲۰ هـق – که محتملاً قطران قبل از آن شاهنامه را در اختیار گرفته است[۱۴] – در تاریکی و ابهام است (کسروی، ص ۱۱۶-۱۴۴ و فرای، ۱۳۷۲، ج۴، ص ۲۰۵)، چاره‌ای جز دست یازی به احتمالات نیست، از آن جمله این که: چه بسا در آشفتگی‌های آن سال‌ها و حتّی شاید قبل از آن، افرادی از خراسان به آذربایجان مهاجرت کرده یا گریخته و مثلاً نسخه‌ای از شاهنامه را نیز با خود آورده باشند. در تأیید این موضوع، دست کم یک نمونه در خور اعتماد و توجّه موجود است و آن کوچ اسدی توسی است از خراسان و آذربایجان که معمولاً در حدود سال ۴۴۷ هـق تصوّر می‌شود؛ ولی دکتر خالقی مطلق به سبب نزدیکی بسیار اسدی به وزیر ابودلف در نخجوان و سال‌های درازی که برای پدید آمدن چنین تقرّبی – که شاعر و وزیر، بزم خصوصی باده گساری بر پا کنند- لازم است و نیز سکوت نظامی عروضی (در چهار مقاله) و عوفی (در لباب الالباب) دربارهٔ سخنوری مانند اسدی، معتقدند که وی سال‌ها پیش از ۴۴۷ هـق و حتّی در آغاز جوانی و قبل از اشتهار، خراسان را برای یافتن ممدوح به سوی آذربایجان و شمال غرب ایران ترک کرده است (هرن، ۱۳۵۶، ج ۱ ص ۳۹؛ همچنین رک ۱۴) (یادداشت مترجم)؛ بنابراین، بعید نیست که او آگاهی‌ها و شاید اسناد میراث ادب حماسی ایران (مانند دست‌نویسی از شاهنامه) را با خود بدان مناطق برده و در گسترش فرهنگ شاهنامگی مؤثّر بوده باشد؛ به گونه‌ای که چندین سال بعد (۴۴۵ هـق) مهتران نخجوان، آشکار از فردوسی و شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی سخن می‌گویند. در این بیتِ قطران که پیش‌تر هم ذکر شد:

*هزار بار صفت هفت خان و رویین دژ*

*فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان*

(دیوان، ص ۳۱۲)

اگر «شنیدم» بر پایه حقیقتی استوار باشد، می‌توان گفت که خواندن داستان‌های پهلوانی و ملی یا همان «شاهنامه خوانی» بدان هنگام در آذربایجان و سرزمین‌های شمال غرب ایران متداول بوده و ممکن است که یکی از راه‌های انتقال و نشر شاهنامه و داستان‌ها و کسان آن در این بخش از ایران همین شاهنامه خوانان بوده باشند. شاهنامه خوانی در معنای عام — و نه صرفاً شاهنامه فردوسی — از همان عصر محمود غزنوی رایج بوده و کاراسی نام یا لقب معروف‌ترین شاهنامه خوانی است که از آن دوران به ما رسیده و گویا اصطلاح «شهنامه خوان» نخستین بار در ادب پارسی در شعر فرخی آمده است (لسان، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۲۰-۴۱۸). جالب این که به گفتهٔ فردوسی در دیباچهٔ شاهنامه، مدتّی متن منثور شاهنامهٔ ابومنصوری نیز در جمع خوانده می‌شده است.[۱۵] ناصرخسرو در سفرنامه روایت می‌کند که در سال ۴۳۸ هـ‌ق با قطران در تبریز دیدار کرده و قطران: «دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید»؛ (ناصرخسرو،۱۳۷۳،ص ۹). این نکته نشان می‌دهد که قطران، پیش از سال ۴۳۸ هـ‌ق با دیوان دو تن از شاعران دیگر خراسان، دقیقی توسی و منجیک ترمذی، که تقریباً هم روزگار فردوسی بوده‌اند، آشنا و مأنوس بوده است و خود همین موضوع نیز مانند چگونگی رسیدن شاهنامه به آذربایجان قابل تأمّل است. مرحوم استاد ملک‌الشعرای بهار انتقال این دیوان‌ها را نتیجهٔ سرزمین گشایی‌های طغرل و آلب ارسلان سلجوقی و ارتباط خراسانیان و آذربایجان می‌دانند (بهار، ج۲، ص ۶۶-۶۵) روان شاد دکتر سجادی هم احتمال داده‌اند این زمان، در فاصلهٔ سال‌های ۴۲۰ تا ۴۳۰ هـ‌ق باشد؛[۱۶] امّا مسألهٔ دسترسی قطران به دیوان دقیقی و منجیک — و حتّی فرّخی که به دلیل شباهت سبک قطران به اشعار او، احتمالاً دیوان وی را نیز در دست داشته است — با شاهنامه دو تفاوت مهم دارد: نخست این که دیوان آن شاعران — و به گمان بسیار از آنِ منجیک که تا امروز باقی نمانده است — در

مقایسه با شاهنامه بسیار کم حجم است و طبعاً استنساخ و جابه‌جایی آن‌ها آسان‌تر بوده؛ دو دیگر و مهم‌تر، موضوع مخالفت با شاهنامه و سیاست تغافل و سکوت دربارهٔ آن در مقطع زمانی مورد بحث است که کتابت و انتقالش را محدود می‌کرده است؛ در صورتی که اشعار منجیک و دقیقی و فرخی چنین منع و محدودیتی نداشته‌اند. از این روی، شاید به رغم بی‌توجهی زمامداران و درباریان و نیز متون رسمی ادبی و تاریخی به شاهنامه، وارثان و حافظان اصلی حماسهٔ ملی ایران، یعنی مردم، علاوه بر خواندن و نگه داشتن دست‌نویس‌هایی از شاهنامه در خانه، چه بسا در تکثیر و توزیع آن نیز می‌کوشیدند و به پایمردی آن‌ها بوده است که شاهنامه‌ای به تبریز و نزد قطران رسیده است. با وجود همهٔ این گمان‌ها که برخاسته از عدم اشارات روشنگر در منابع مربوط به آن عصر و ابهام‌آمیز بودن تاریخ آذربایجان (از ۳۷۰-۴۲۰ هـ‍ـق) و آگاهی‌های بسیار اندک از دو دههٔ آغازین سرگذشت قطران است، در این که قطران با شاهنامهٔ فردوسی و به طور کلّی فرهنگ شاهنامگی، آشنایی دقیق و گسترده‌ای داشته است، به سختی می‌توان تردید کرد که در این جا برای تأیید و آگاهی بیشتر، باز شواهد دیگری از اشارات و تلمیحات او آورده می‌شود.

## شواهد دیگر از اشارات شاهنامگی قطران

بیور اسپ:

*ابر تاریک اندر آمد چون روان بیوراسپ*

*باغ و بستان را چو روی و رای افریدون کند*

(قطران، ص ۸۲)

فرجام کار جمشید:

*نیک خواهان تو را باد از جهان انجام نوح   بدسگالان تو را باد از جهان انجام جم*

(همان، ص ۲۳۷)

در شاهنامه جمشید پس از صد سال زندگی نهانی، به دست ضحاک گرفتار و با اره دو نیم می‌شود.[۱۷]

تقسیم کردن فریدون جهان را میان پسران:

*همچو افریدون بگیرد ملک عالم سر بسر*

*وانگهی تدبیر ملک خیل فرزندان کند*

(همان، ص ۸۷)

وفاداری ایرج:

*وفای ایرج و فرهنگ سلم و فرّ افریدون*

*زبان زال و سهم سام و دست رستم دستان*

(همان، ص ۳۲۵)

این ترکیب (وفای ایرج) اشاره دارد به برخورد نیک و فروتنانهٔ ایرج با برادران بدسگال خویش در شاهنامه.[۱۸]

سام، نریمان و گرشاسب

*سوارشان همه هر یک چو سام بن گرشاسف*

*پیاده‌شان همه هر یک چو رستم دستان*

(همان، ص ۳۲۹)

*به مردی نیست کم از پور دستان* *سیاست را بود پور نریمان*

(همان، ص ۴۸۸)

سپید مویی زال:

*زال زر اندر ازل زلزال شمشیر تو دید*

*در ازل شد خنگسار از هول آن زلزال، زال*

(همان، ص۴۳۸)

کشواد و گودرز:

*گر چه از گودرز وگشوات گهر، یک موی تو*

*بهتر از هفتاد گودرز و ز گشواد آفرید*

(همان، ص۶۶)

کشواد پدر گودرز است و نام وی و فرزندش از تلمیحات بسیار نادر در ادب پارسی است.

نوذر:

*دوری ز بند و دستان، با رای و هوش دستان*

*با زور پور دستان، با فرّ و یال نوذر*

(همان، ص۴۷۹)

نام این پادشاه نیز در ادب پارسی، سخت اندک آمده است.

توس:

*ای میر به جنگ کافران رفتی* *با میر بسان طوس بن نوذر*

(همان، ص۴۸۲)

این نام هم از اشارات کم کاربرد است.

پور پشنگ:

دوستان را از اب بد [ابد؟] پاینده چون پور ملک

صاعقه بر دشمنان بارنده چون پور پشنگ

(همان، ص ۱۹۶)

*ای به هنگام سخا کردن چون پورقباد*

*وی به هنگام سخن گفتن چون پور پشن*

(همان، ص۲۸۹)

پدر افراسیاب در شاهنامه، پشنگ نام دارد و محتملاً (پشن) در شاهد دوم، صورت مخفّف آن است (رستگار فسائی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۰).

تهمتن:

*گر بدیدی تهمتن یک حملهٔ تو روز رزم*
*پیش تو هرگز نبردی نام مردی تهمتن*
(همان، ص ۳۱۶)

رستم و نبرد مازندران:

*نکرد رستم دستان ز بهر کی کاووس　　به روز قهر مازندران نبرد چنین*
(دیوان قطران، ص ۳۳۸)

رستم و سهراب:

*امیر جستان گیتی گشا چو کاووس است　　ابوالمعالی رستم مخالفان سهراب*
(همان، ص ۳۷)

رستم و گنگ:

*بدین زودی ظفر کو یافت بر محکم دژی چونین*
*نه رستم بر گنگ و نه حیدر یافت بر خیبر*
(همان، ص ۱۲۹)

این اشاره محتملاً ناظر است بر حضور رستم در نبردی که کیخسرو، گنگ دژ را که افراسیاب در آن پناه گرفته است، می‌گشاید. در شاهنامه چند بار از رستم در این جنگ نام رفته است؛ برای نمونه:

*به رستم بفرمود تا همچو کوه　　بیامد به یک سوی دز با گروه*
(شاهنامه، دفتر ۴، ص ۲۸۱/۲۵۲)

*بدانگه کجا رزمشان شد درشت　　دو تن رستم آورد از ایشان به مشت*
(همان، ۱۳۴۰/۲۵۶)

رخش:

*نکردی رخش را رستم خطر گر سیر او دیدی*
*نه مر شبدیز را پرویز و نه شبرنگ را نعمان*
( دیوان قطران، ص ۳۲۴)

آسمان پیمایی کاووس:

*نه کاووس از فزون جستن ز چرخ افتاد بر ساحل*
*نه نمرود از فزون جستن ز ابر افتاد بر صحرا*
(همان، ص۳)

چهرهٔ سیاوش:

*اگر داد و نشاط وجود چون بهرام دادی تو*
*به دیدار سیاوشیّ و فرّ کیقبادی تو*
(همان، ص ۴۹۹)

زیبایی چهرهٔ سیاوش موضوعی است که در شاهنامه بارها آمده است.[۱۹]

پیران:

*نپاید با تو بر جایی کس از توران و از ایران*
*که هم پیران تورانی و هم جاماسب ایرانی*
(همان، ص ۳۵۹)

گیو:

*همه به تیغ چو گیو و به نیزه چون بیژن*
*همه به حمله چو رستم به حیله چون دستان*
(همان، ص ۳۴۰)

نام این پهلوان هم بسیار کم در نظم و نثر پس از شاهنامه دیده می‌شود.

بیژن و منیژه:

*گـــر چه از چه کشیـد بیـــژن را رستــم از دست تــور دختر تور*
(همان، ص ۱۴۸)

کیخسرو و افراسیاب:

*همچون فراسیاب کهن بود و جان بداد بر شهریار پور سیاوش به نار نو*
(همان، ص ۴۹۸)

گشتاسب:

*ز کفّت زرّ و سیم ارزان ز تو قارون هنرورزان*
*فلک بر جان تو لرزان چو گشتاسب بر برزین*
(همان، ص ۲۸۳)

اسفندیار رویین تن:

*رویین سفندیار نکردی به جنگ رای گر روز جنگ، تیغ تو دیدی سفندیار*
(همان، ص ۱۳۶)

اسکندر و قیدافه:

*نه دختری به بر تخت ملک چهرآراست که بر بساطش بوسید گوهر اسکندر*
(همان، ص ۴۸۰)

شاید این بیت دربارهٔ آن بخش از داستان اسکندر در شاهنامه باشـد کـه وی به هیأت قاصدان به درگاه قیدافه، زن — پادشاه اندلس، می‌رود و:

*بـر مهتـــر آمد زمین داد بـوس چنـــان چـــون بود مردم چاپلوس*[۲۰]

جالب است که زمین بوسی کهترانه دقیقاً در بیت قطران نیز آمده اسـت. قطران در چیستانی در قالب رباعی به «جنگ هفت خان» اشاره کرده است؛ امّا به درستی معلوم نیست که مراد وی نبرد رستم است یا اسفندیار:

*آن بت که بهین لفظ بود دشنامش از حسن لطافت است هفت اندامش*

*آن بد که نموده بنده را با دامش*

*بنمود به جنگ هفت خوان [خان] هم نامش*

(دیوان، ص ۵۳۲)

در دیوان قطران یک بار نیز از «جام جم» یاد شده که گویا پس از ترکیب «ساغر جم» در قصیده‌ای از منجیک ترمذی،[۲۱] کهن‌ترین منبعی است که به انتساب «جام» به جمشید اشاره کرده و بی گمان مأخذی غیر از شاهنامه فردوسی داشته، چون در شاهنامه «جام» جهان نما از آن کیخسرو است (شاهنامه، دفتر سوم ۳۴۴، ۵۴۵-۵۴۴) و همین نکته به خوبی ثابت می‌کند که قطران در تلمیحات حماسی – اساطیری خویش از منابع دیگر هم سود جسته است:

*ایا به جام جم و سهم سام و زهره زال ایا به چهر منوچهر و فرّ افریدون*

(همان، ص ۲۸۰)

قطران، افزون بر نمونه‌هایی که ذکر شد، به این شخصیت‌ها و مضامین شاهنامه‌ای نیز تلمیح داشته است: آرش کمانگیر، داستان‌ها و موضوعات دیگر مربوط به اسکند، بهمن، جاماسپ، جمشید (مضامین گوناگون)، تور، سلم، ضحاک، درفش کاویان، دستان (لقب زال)، چند موضوع دیگر مربوط به فریدون، منوچهر، کیقباد، هوشنگ و ببر بیان (در معنای جانور درنده که در شاهنامه هم به کار رفته است). پربسامدترین شخصیّت‌های شاهنامه‌ای در دیوان قطران به ترتیب فریدون و رستم است؛ دو شخصیّتی که در شاهنامه جایگاه ویژه‌ای دارند و نظر به اهمیّت خاص آن‌ها در حماسهٔ ملّی ایران، محتملاً جلوه درخشانشان در آثار ادب ایران زیر تأثیر شاهنامه است. فریدون یکی از نمونه‌های شهریار آرمانی و رستم نیز جهان پهلوان بی همال فرهنگ و ادب ایران که نامداری و اعتبارش را مدیون فردوسی است.

## تفاوت قطران با دیگران در کاربرد تلمیحات شاهنامه‌ای

قطران شاعری مدیحه سراست و در مدایح ادب پارسی، غالباً سنّت بر این است که شخصیّت‌ها و عناصر شاهنامه‌ای را برای مقایسهٔ ممدوح با آن‌ها و بیشتر ترجیح وی بر این کسان و عناصر به کار می‌گیرند و این البته رسمی است که در ستایش سروده‌های پیش از نظم شاهنامهٔ فردوسی نیز دیده می‌شود. طبعاً قطران هم در اشعار خویش از این شیوه پیروی کرده است؛ امّا مواردی که ممدوح را به شخصیّت‌های شاهنامه‌ای تشبیه کرده بسیار بیشتر از برتری دادن‌های مبالغه‌آمیز است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ص ۵۴۴-۵۴۳)؛ برای نمونه:

*تو چون جمشید دانایی چو افریدون توانایی*
*به دانش همچو بهرامی به مردی همچو زال زر*
(قطران، ص ۱۳۰)

*به فرّ و فال فریدونی و سیاست سام* *به مهر و چهر منوچهری و جلالت جم*
(همان، ص ۲۳۲)

و در این بیت طبق باورهای تناسخی، ممدوح «امیر شمس‌الدین» را خود فریدون می‌داند:

*دهد خواهندگان را هدیه پاسخ* *فریدون آمد از کیش تناسخ*
(همان، ص ۴۵۱)

آن جا هم که ممدوح را بر کسان شاهنامه‌ای برتری می‌دهد، ترجیحاتش عموماً معتدل و احترام‌آمیز است:

*رویین سفندیار نکردی به جنگ رای* *گر روز جنگ تیغ تو دیدی سفندیار*
(همان، ص ۱۳۶)

نه چونین سور افریدون و جم کرد نه چونین سور سام و روستم کرد
(همان، ص ۴۴۹)

گر روستم نیی چه زیان روزگار را    بر دشمنان ستم بتر از روستم کنی
(همان، ۵۱۷)

این در حالی است که مدیحه سرایان خراسان مانند شاعران دربار غزنوی و سلجوقی بیشتر جانب ترجیحات چاپلوسانه و گاه خوار داشت شخصیت‌های شاهنامه‌ای را گرفته‌اند که یکی از مهم‌ترین نمونه‌های آن در همان حدود عصر قطران، قصیده‌ای است از معزّی نیشابوری که به چند بیت آن اشاره می‌شود:

*گفت فردوسی به شهنامه درون چونان که خواست*
*قصّه‌های پرعجایب فتح‌های پر عبر*
*... من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ*
*از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر*
*... گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ*
*گفتهٔ ما راست است از پادشاه نامور*

(امیرمعزی، ۱۳۱۸، ص ۲۶۸)

شاید یکی از علل اصلی این تفاوت در چگونگی به کارگیری کسان شاهنامه‌ای، تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی بر سخنوران باشد: در خراسان، محیط آلودهٔ سیاست مخالفت با شاهنامه بوده و ادارهٔ امور نیز در دست فرمانروایان ترک‌نژاد بوده است و شاعران مدّاح که در پی رعایت مصالح، پسندها و دلبستگی‌های ممدوح در شعر بوده‌اند، بیشتر به سوی ترجیح و بعضاً تحقیر می‌گراییده‌اند؛ در صورتی که آذربایجان و سرزمین‌های پیرامون آن از محدودهٔ جغرافیایی شاهنامه ستیزی بسیار دور بوده و مخاطبان قصاید قطران نیز هم با فرهنگ شاهنامگی آشنا بوده‌اند و هم به رغم نژاد انیرانی برخی از آن‌ها،[۲۲] در طول سالیان دراز در فضای فرهنگ ایرانی پرورده و بالیده بوده‌اند و همین، شاید در نوع نگرش آن‌ها به عناصر شکوهمند و سزاوار احترام این فرهنگ و ادب و به تبع آن، اشعار ستایندگانشان بی‌تأثیر نبوده است. دربارهٔ ارتباط شرایط فکری

محیط زندگی – خصوصاً ممدوحان و درباری که شاعر بدان وابسته است – با شیوهٔ برخورد وی با شخصیّت‌های شاهنامه‌ای، می‌توان نمونه‌های دیگری نیز از زمان زندگی قطران ذکر کرد؛ از آن جمله، ارزقی هروی، سخن‌سرای معاصر قطران چون دربارگاه سلجوقیان بوده بسان معزّی ممدوح را بسیار بیشتر، برتر از کسان حماسی – اساطیری دانسته است (سرور مولائی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵). امّا مسعود سعد، دیگر شاعر تقریباً هم روزگار قطران، به سبب وابستگی به غزنویان هندوستان – که ظاهراً شاهنامه را با احترام و عنایتی افزون‌تر از نیاکان خویش می‌نگریستند-[۲۳] ممدوح را اغلب به پادشاهان و پهلوانان شاهنامه تشبیه کرده و اعتدال را در این زمینه به کار بسته است؛ چون به هر روی، در برداشت و طرز تلقّی شاعران از اسطوره‌ها ... از نظر تاریخی به جوّ سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد(شفیعی کدکنی، ص ۲۴۲). نکتهٔ مهم دیگر این است که قطران به اشارهٔ خویش از «دهقانان» بوده است:

*یکی دهقان بدم شاها شدم شاعر ز نادانی*

*مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی*

(دیوان، ص ۴۱۰)

در این‌جا اگر «دهقان» را به مفهوم اصطلاحی آن در سده‌های چهار و پنج هجری بدانیم[۲۴] و فرض کنیم که قطران نیز در آذربایجان همچون دهاقین خراسان – که فردوسی نیز از آنان بوده است – با داستان‌های ملی و پهلوانی آشنا و بدان‌ها علاقه‌مند بوده است، می‌توان موضوع تأثیر اندیشه و علایق دهقانی وی را در گرایشش به شاهنامهٔ فردوسی و استفادهٔ معتدل و محترم از کسان و داستان‌های آن مطرح کرد. در آغاز یکی از دست‌نویس‌های لغت فرس، از زبان اسدی توسی از فرهنگی که قطران تألیف کرده بود، سخن رفته است: «... و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند»؛ (اسدی طوسی، ۱۳۶۵، ص ۴).

حاجی خلیفه هم در کشف‌الظنون از آن با نام «تفاسیر فی لغة الفرس»یاد کرده است (فروزانفر، ص ۴۹۷ و صفا، ج ۲، ص ۴۲۲) در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تک نسخه‌ای از یک فرهنگ فارسی موجود است که به قطران نسبت داده شده و کمتر صفحه‌ای از آن است که در شاهد واژگان، بیتی از فردوسی نیاورده باشد. به احتمال قریب به یقین این فرهنگ از قطران تبریزی شاعر نیست و بین سال‌های ۵-۷۴۴ هـق تا ۹۳۳ هـق تألیف شده است.[۲۵] امّا به استناد انس و آشنایی قطران با شاهنامه، به گمان بسیار در آن فرهنگی که تألیفش به وی نسبت داده شده و تا امروز نشانی از آن به دست نیامده، شواهدی از شاهنامه فردوسی بوده است و این تصوّر مبتنی بر قیاس و قرینه را نیز می‌توان سند احتمالی دیگری از ارتباط محیط فرهنگی – ادبی آذربایجان با شاهنامه دانست ؛ با این توضیح که چون قطران به نوشتهٔ ناصرخسرو، در شعر دقیقی و منجیک با دشواری‌هایی روبرو بوده و آن‌ها را از ناصرخسرو پرسیده است، پس می‌توان حدس زد که شاید در خواندن شاهنامه هم به مشکلاتی از این نوع در برخی واژگان و تعبیرات برخورده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱- *گر مرا در شعرگویان جهان رشک آمدی*
*من در شعر دری بر شاعران نگشادمی*
(دیوان قطران، ۴۲۹)

۲- *خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم*
*گر چه ایزد جان من در شادی آباد آفرید*
(دیوان، ص ۶۶)

۳- ارتباط آذربایجان با شاهنامه به دیر سالی داستان‌های اثر فردوسی و منابع آن است و بحث جایگاه آذربایجان در شاهنامه موضوعی است در خور مقاله‌ای

مستقل. آن‌چه در این یادداشت بررسی می‌شود، نخستین متن ادبی به جای مانده از این ناحیه است که از حماسهٔ ملی ایران تأثیر پذیرفته است.

۴- این نکته را باید افزود که در میان شاهنامه پژوهان، دکتر محمود امیرسالار موضوع توطئهٔ سکوت دربارهٔ شاهنامه در حوزهٔ ادبی خراسان را نمی‌پذیرد. ر-ک Omidsalar, Mahmoud. (1381 ). Could Al-Thaalibi have used the Shahnama as a source ,

جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی ، تهران ، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۵- برای نمونه ر-ک صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۷۹-۱۷۷ و فردوسی و شعر او، ص ۷۰-۶۶ و خالقی مطلق، جلال، نگاهی به هزار بیت دقیقی، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار، تهران ۱۳۸۱، ص ۴۰۲-۴۰۰.

۶- دکتر ریاحی ارتباط تلمیح به این داستان با بهره‌گیری مستقیم شاعر از شاهنامهٔ فردوسی را در بررسی شعر حافظ مطرح کرده‌اند. ر-ک گلگشت در شعر و اندیشهٔ حافظ، علمی، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۹۳.

۷- برای نمونه از شاهنامه:

*درود فریدون فرّخ دهم*     *سخن هر چه پرسی تو پاسخ دهم*

(چاپ خالقی مطلق، دفتر یکم، ۷۲/۹۳)

۸- *همه نامداران به فرمان اوی*     *سوی سرو کشمر نهادند روی*

*پرستشکده گشت از آن سان به پشت*     *ببست اندر و دیو را زردهشت*

(شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، ۳۹۳/۳۲۴) برای اطلاع بیشتر ر-ک معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۶-۵۵

۹- *پدید است نامت به هندوستان به روم و به چنین و به جادوستان*
(شاهنامه، همان چاپ، ۳۰۳/۳۲۴)

۱۰- این تعبیر را نگارنده به طور شفاهی از دکتر شفیعی کدکنی شنیده و استفاده کرده است.

۱۱- به گزارش اسدی توسی، وزیر ابودلف و برادر وزیر در مجلس بزمی پس از تعظیم فردوسی و شاهنامه به او می‌گویند:

*تو هم شهری او را و هم پیشه‌ای هم اندر سخن چابک اندیشه‌ای*
*بدان همره از نامهٔ باستان به شعر آر خرّم یکی داستان*
(ر-ک گرشاسپنامه به تصحیح حبیب یغمایی، ۲۱/۲۰/۱۴)

و ابودلف نیز پیام می‌فرستد که:

*اگر زان که فردوسی این را نگفت تو با گفتهٔ خویش گردانش جفت*
(همان، ۳۳/۲۱)

۱۲- *نه عقل کرد باور از شگفتی این نه رای دید همی درخور از عجیبی آن*
(دیوان، ص ۳۱۲)

۱۳- یکی از پژوهشگران معتقد است که قطران داستان رویین دژ را به طور شفاهی شنیده و برای «خالی نبودن عریضه» آن را به هزار افسان (یعنی هزار و یک شب) مستند کرده است (ر-ک فرهنگ تلمیحات، ص ۱۵).

۱۴- این که نگارنده بر آشنایی قطران پیش از سال ۴۲۰ هـق تأکید می‌کند، بر دو قرینه استوار است: اوّل، قصیده‌ای که وی در ستایش ابوالحسن لشکری سروده و در بیتی از آن دقیقاً از بیت فردوسی در رستم و سهراب متأثّر شده است و چون قطران بین سال های ۴۲۰ تا ۴۳۰ در دربار او بوده، پس پیش از این ایّام شاهنامه را در دست داشته است؛ دوم این که آغاز شاعری قطران از حدود ۴۲۰ به بعد است و بدیهی است که وی قبل از این تاریخ در مایه‌اندوزی و کسب آگاهی می‌کوشیده است تا سپس با آمادگی کامل در تبریز و سرزمین‌های پیرامون

آذربایجان در جست‌وجوی ممدوح برآید و آن‌ها را با قصاید مبتنی بر این اندوخته‌ها، از جمله به کارگیری کسان و داستان‌های شاهنامه‌ای بستاید.
همچنین بنگرید به:

Khaleghi Motlage, Jalal: Asadi Tusi, encyclopaedia Iranica, edited by. Ehsan Yarshater, New York, 1987, Vol.2 P.699

۱۵- *چُن از دفتر این داستان‌ها بسی — همی خوانده خواننده بر هرکسی*
(شاهنامهٔ چاپ خالقی مطلق، دفتر یکم، ۱۲۶/۱۳)

۱۶- برای این مورد رک: بحثی دربارهٔ شعر قطران تبریزی، ص ۷۲.

۱۷- *به اژّهش سراسر به دو نیم کرد — جهان را از او پاک پر بیم کرد*
(شاهنامهٔ چاپ خالقی مطلق، دفتر یکم، ۱۸۶/۵۲)

۱۸- *مرا با شما نیست جنگ و نبرد — دلت خود نباید به من رنجه کرد*
*زمانه نخواهم از آزارتان — و گر دور مانم ز دیدارتان*
*جز از کهتری نیست آیین من — مباد آز و کرد نکشی دین من*
(همان منبع، ۴۹۲/۱۲۰-۴۹۰)

۱۹- برای نمونه:
*تو را پاک یزدان چنان آفرید — مهر آورد بر تو هر کت بدید*
(همان منبع، دفتر دوم، ۱۴۷/۲۱۳ و نیز ر-ک ۲۵۷/۲۲۰ همین دفتر)

۲۰- برای این مورد بنگرید به: شاهنامهٔ فردوسی (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران ۱۳۷۴، ۷۹۲/۵۰/۷.

۲۱- *من نه خاقانم کز کاسهٔ فغفور خورم*
*من کجا حوصلهٔ ساغر جمشید کجا*
(مدبّری، محمود، شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرن‌های ۳و۴و۵ پانویس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۱۹).

۲۲- برای نمونه ابومنصور وهسودان، در اصل از تبار روّادیان بود که از مهاجرت عرب بودند و نیای آن‌ها، روّاد بن مثنّی الازدی، در دورهٔ خلافت ابوجعفر منصور عباسی به حکومت تبریز رسیده بود. امیر ابودلف نیز به استناد گرشاسب نامهٔ اسدی توسی، گویا از نژاد عرب و شیبانی بوده است. (ر-ک شهریاران گمنام، صص ۱۳۳و۱۵۲و ۱۹۲، نیز تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲ ص ۴۴ و سخن و سخنوران ص ۴۵۴).

۲۳- از قراین این التفات و علاقه، یکی این است که به گفتهٔ مسعود سعد، خواجه بونصر پارسی، از سپهسالاران غزنویان هند، در مجلس شاه:

*طیبتی طرفه در میان افکند* *بیت شهنامه در زبان افکند*

(دیوان مسعود سعد به تصحیح مهدی نوریان، کمال، اصفهان ۱۳۶۴، ص ۷۶۲)
و اگر قول عوفی معتبر باشد، مسعود سعد، گزیده‌ای از شاهنامه را در همان جا تدوین کرده است (ر-ک عوفی، محمد، لباب الالباب (از روی چاپ پروفسور براون با مقدمه و تعلیقات علّامه قزوینی و نخبهٔ تحقیقات سعید نفیسی)، به قلم محمد عباسی، فخر رازی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵۲۰).

۲۴- برای آگاهی بیشتر ر-ک:

Tafazzoli, Ahmad, Dehqan, encyclopaedia Iranica, ibid, .1994, Vol.7, P 994

یادآور می‌شود که این مقاله توسط آقای ابوالفضل خطیبی به فارسی ترجمه و در نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۹ (بهار ۱۳۷۶)، صص ۱۵۵-۱۴۸ منتشر شده است.

۲۵- برای آگاهی بیشتر ر-ک فرهنگ فارسی مدرسهٔ سپهسالار منسوب به قطران، تصحیح علی اشرف صادقی، سخن، تهران ۱۳۸۰، ص ۱۴.

گفتنی است که دکتر جلال متینی در یک پژوهش جالب، گروهی از واژگانی را که احتمالاً در نظر شاعران آذربایجان واران آن دوران، دشوار می‌نموده است، با استفاده از لغت فرس اسدی، مشخص کرده است (ر-ک دقیقی، زبان

دری و لهجهٔ آذری، زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۷۱، ج۲، صص ۴۱۸-۴۰۵).

## منابع

ابن ندیم (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمهٔ رضا تجدّد، انتشارات اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، تهران.
اسدی طوسی (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیهٔ فتح‌الله مجتبایی و علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.
امید سالار، محمود (۱۳۸۱)، مسعود سعد سلمان و شاهنامهٔ فردوسی، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
امید سالار، محمود (۱۳۸۱)، «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی دربارهٔ منابع و شعر فردوسی»، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
امیر معزّی (۱۳۱۸)، دیوان، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، کتاب، کتاب فروشی اسلامیه، تهران.
انصاف‌پور: غلامرضا (۱۳۷۱)، تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان، فکر روز، تهران.
بهار: محمدتقی (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی، امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران.
تبریزی، قطران (۱۳۶۲)، دیوان، از روی نسخهٔ مرحوم محمدنخجوانی، دنیای کتاب، تهران.
تفضّلی، احمد (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، سخن، تهران.
حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۲)، «سرو کاشمر در شعر ادب فارسی»، مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شمارهٔ ۱۰۳-۱۰۲.
خلیل شروانی، جمال (۱۳۷۵)، نزهة المجالس، تصحیح و تحقیق از محمدامین ریاحی، علمی، تهران.

رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۹)، فرهنگ‌نامهٔ شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج دوم، تهران.
ریاحی، محمدامین، (۱۳۷۲)، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
ریاحی، محمدامین، (۱۳۷۵)، فردوسی طرح نو، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
ریاحی، محمدامین، (۱۳۶۷)، "ملاحظاتی دربارهٔ زبان کهن آذربایجان"، ناموارهٔ دکتر محمود افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، از گذشتهٔ ادبی ایران، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران.
زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴)، با کاروان حلّه، علمی، چاپ نهم، تهران.
سجادی، ضیاءالدین، (۱۳۵۷)، بحثی دربارهٔ شعر قطران تبریزی، مجموعهٔ سخنرانی‌های ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، ج ۳، دانشگاه آذر آبادگان، تبریز.
شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۸)، صور خیال در شعر فارسی، آگاه، تهران.
شمیسا، سیروس: ۱۳۷۸، فرهنگ تلمیحات، فردوس، تهران.
صدیقیان، مهین دخت، (۱۳۷۵)، فرهنگ حماسی- اساطیری ایران، پژوهشگاه علوم- انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
صفا- ذبیح‌الله، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، فردوس و مجید، تهران.
الطبری، ابوجعفر محمدبن جریر، (بی‌تا)، تاریخ طبری، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت.
فرای، ر-ن، (۱۳۷۲)، مادلونگو سلسله‌های کوچک شمال ایران، تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه، کمبریج، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۹)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلیوتکا پریسکا، کالیفرنیا و نیویورک.
فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۶۹)، سخن و سخنوران، خوارزمی، تهران.
فقیه، جمال‌الدین، (۱۳۴۶)، آذربایجان و نهضت ادبی، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، تهران.
کسروی، احمد، (۱۳۷۷)، شهریاران گمنام، نشر جامی، تهران.
کسروی، احمد، (۱۳۵۶)، قطران شاعر آذربایجان، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسهٔ فرانکلین، تهران.
لسان، حسین، (۱۳۵۷)، «شاهنامه‌خوانی»، مجموعهٔ سخنرانی‌های ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، دانشگاه آذر آبادگان، تبریز.
محجوب، محمدجعفر، بی‌تا، سبک خراسانی درشعر فارسی، فردوسی و جامی، تهران.
مرز آبادی، غلامحسین، (۱۳۵۳)، سابقهٔ زبان دری در آذربایجان، چهرهٔ آذر آبادگان در آینهٔ تاریخ ایران، دانشگاه آذر آبادگان، تبریز.
مولایی، محمدسرور، (۱۳۷۹)، این که در شهنامه‌ها آورده‌اند ... (دربارهٔ تناور درخت دانای توس)، به کوشش گروه رجال و مفاخر خراسان‌شناسی، مرکز خراسان‌شناسی، مشهد.
مینوی، مجتبی، (۱۳۷۲)، فردوسی وشعر او، توس، تهران.
ناصرخسرو، (۱۳۷۳)، سفرنامه، به کوشش محمددبیر سیاقی، زوّار، تهران.
نخجوانی، محمد، (۱۳۷۱)، محمدبن‌البعیث و زبان آذری، زبان فارسی در آذربایجان، [گردآوری]، ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
نوریان، مهدی، (۱۳۷۱)، آفرین فردوسی از زبان پیشینیان، فصل‌نامهٔ هستی.

هورن، پاول، (۱۳۵۶)، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

Khaleghi Motlagh, Jalal. (1987). Asadi Tusi, encyclopaedia Iranica, edited by. Ehsan Yarshater, New York, Vol.2

Omidsalar, Mahmoud. (2002). Could Al-Thaalibi have used the Shahnama as a source,

جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

Tafazzoli, Ahmad. (1994). Dehqan, encylopaedia Iranica, ibid, Vol.7